

متن پرسش

سلام استاد: با خدا می‌گویم ای خدا چرا نمی‌خواهم بگویم، مگر لب باز کردن و به صحنه کشیدنت چقدر کار دارد، مگر گوش دادن به اذانت چقدر کار دارد، چرا آفتاب روی این پوستین‌های چرب چشمانم نمی‌تابد تا تو را ببینم، خدایا انگار کارم با تو با گلایه سرشته شده است، راهی که به من دادی بسیار ذوق‌آور است و غیر قابل تحمل، حوصله‌ام سر رفته است از دست منم، اگر می‌شد سر به بیابان می‌نهادم تا تو را یابم اما بال‌هایم پرکنده از بال‌بال زندم بی‌جان شده، آن وقت که خودت را ازم گرفتی بگو مگر چه کرده بودم؟ انگار بودن جرم است و شاهدانش اشک‌هایی هستند که در حرم ریخته‌ام. آری! دلم تنگ تو است، بخدا اگر آنقدر از پس این کربلاها زیبا نبودی که من لحظه‌ای به این زندگی‌امان نمی‌دادم و خودم را می‌کشتم. علی (ع) تو بهانه‌ام شده است، دلم می‌خواهد مثل تو سخن بگویم و مثل قرآنت باشم. اما انگار باید دردت را به جان بکشم و قرآنت را روی سرم بالا بگیرم. ای قرآن عزیز، چه از جانم می‌خواهی، نای نفس کشیدن ندارم و بجایش آه می‌کشم. رمضان است که آمد دیگر از بلند پروازی‌هایم راهت شدم، چون نمی‌شود تو را انکار کرد. خلاصه که جگر می‌سوزد تا که تو را می‌بینم، سید حسن معنایی در خور خودش را به من بخشید، اما حاج قاسم که هنوز هم یادش و روزگار برایش گریستن از خاطر سو سو می‌زند و همیم مرا دیوانه کرده است. انگار دلم تنگ است برای آن روزگار که با حاج قاسم تا ته کار را می‌دیدم. خب مثل این که کمی خنک شدم و فرصتی پیدا کردم برای دوباره آتش بگیرم، خدایا شکر که هستی و وای که اگر نبودی چه می‌شد؟ پس هستی که دلم قرص است از بابت نابودی استکبار و اسرائیل. خدا نگهدار

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: راستی را! مگر زندگی جز ایمان است؟ و ایمان جز امید است به او که:

«ندانم چه‌ای هرچه هستی تویی».

راستی را! حضرت محمد «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» چگونه با قرآنی که بر قلب‌شان تجلی کرد و به صورت کلام در می‌آمد، به سر می‌بردند؟ در حالی که آن کلام، تنها حضور بود و نه مفاهیم حصولی که به راحتی بتوان به معانی آن مشغول شد.

راستی را! ما در نسبت با خداوند و قرآن و اولیای الهی در جستجوی چه نسبتی باید باشیم که در این سکرته‌های دوران بتوانیم امیدوار بانک جرسی باشیم که گویا در پیش است؟ موفق باشید

